

خط، قلم، کاغذ، نسخه...

توضیح:

استخراج، ضبط و تنظیم اطلاعات و قواعد مربوط به نسخه‌شناسی جسمی (codicologie) ظاهراً از هنگامی میان فهرست‌نگاران و نسخه‌شناسان ایران مطرح و مرسوم می‌شود که تدریس اصول کتابداری به صورت آموزشی و دانشگاهی آغاز شده است. نخستین بار دکتر مهدی بیانی، پیش از شهریور ۱۳۲۰ در نخستین کلاس موقتی کتابداری موضوع شناسایی نسخ خطی را تدریس کرده و سال‌ها پس از آن هم در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران آن درس را ادامه داده بود. او رساله‌ای درین باره تدوین کرد که پس از درگذشتش به اهتمام دکتر حسین محبوبی اردکانی به چاپ رسید.^۱

پس از آن از نوشته‌های شادروان محمدتقی دانش‌پژوه در مقدمه فهرست کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران جلد ۳ بخش اول و چند مقاله مستقل که در نشریات طبع فرمود باید یاد کرد. به اشارت دکتر محسن صبا، از سال ۱۳۳۷ تدریس نسخه‌های خطی در دانشسرای عالی که هنوز از مؤسسه‌های دانشگاه تهران بود جزو برنامه دروس رشته ادبیات قرار گرفت و من متصدی آن شدم. چون دانشسرا استقلال یافت باز این درس برقرار ماند و چون هنوز کتاب مرحوم بیانی انتشار نیافته بود ناچار جزوه‌ای برای تدریس ترتیب داده بودم که متن درسی می‌بود. پس از آن گروه کتابداری از سال ۱۳۴۶ در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران تشکیل شد و باز چند سال متوانی تدریس درس نسخه‌های خطی را عهده‌دار بودم. از آن پس خوشبختانه به تدریج توجه نسبت به استخراج و تدوین قواعد نسخه‌شناسی توسط نسخه‌شناسان جوان استمرار گرفته و درین سال‌های اخیر سه کتاب ارزشمند در این زمینه انتشار یافته است.^۲



در روزگاران گذشته، انتقال اطلاعات مربوط به نسخه‌شناسی طبعاً سینه به سینه جریان داشت یعنی تریبی سنتی این بود که فضلا و کتابدوستان و صحافان مبادی کار را از متقدمان خود فرامی‌گرفتند. درین هشتاد سال اخیر افرادی از جمله: کاظم صدرالافاضل، محمدعلی تربیت، حسین علی باستانی‌راد، جعفر سلطان‌القرائی، محمدتقی مدرس رضوی، مهدی بیانی، احمد سهیلی خوانساری، احمد گلچین معانی، حسین عتیقی، کرامت رعنا حسینی و دیگران ناقل مطالبی شدند که از مطلعان قبل از خود شنیده و آموخته بودند. بعدی‌ها آن نوع مطالب را غالباً از محضر مفاوضاتی آنان فرامی‌گرفتند. چاره‌ای هم جز این نبود. زیرا از قدما متنی مستقل که مشتمل بر اطلاعات خاص در مواضع نسخه‌شناسی باشد در دست نبوده است. آنچه هم از کتاب‌های مهمی نظیر فهرست ابن‌ندیم و کشف‌الظنون حاجی خلیفه می‌توان به دست آورد محدود و مجمل و اشاره‌گونه است. در رساله‌های کوتاه مربوط به خط و کاغذ و قلم و مرکب هم (چه در عربی و چه در فارسی) اگر مطالبی جسته‌گریخته دیده می‌شود هنوز چنانکه باید به طبقه‌بندی درنیامده و شناخته نشده مانده است.

۱. کتابشناسی کتاب‌های خطی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.

۲. منظور دو کتاب از آقای نجیب مایل هروی و یکی از آقای غلامرضا وفادار مرادی است با مشخصات ذیل:

- نقد و تصحیح متون، مراحل نسخه‌شناسی و شیوه‌های تصحیح نسخه‌های خطی فارسی: نجیب مایل هروی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۹.
- تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی متون: نجیب مایل هروی، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.
- مقدمه‌ای بر اصول و قواعد فهرست‌نگاری در کتب خطی: محمد، وفادار مرادی، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹.



شاید بیش از هر جا این گونه اصطلاحات و اطلاعات را بتوان از طومار آستانۀ شیخ صفی در اردبیل به دست آورد.^۳ همچنین است سیاهه‌ها و صورت‌هایی قدیمی که از کتب آستانۀ قدس رضوی به چاپ رسیده است.^۴ دسته‌ای دیگر از اطلاعات پراکنده آنهاست که لابه‌لای متون مخزون مانده‌اند. اگرچه ممکن است اشاره‌وار باشند ولی متضمن دقایقی است که گشاینده پرده‌هایی است که پوشیده دارندۀ معارف گذشته می‌باشند. به‌طور مثال چون درباره‌ی کاغذسازی قدیم آگاهی‌های بسیط نداریم طبعاً این ابیات سیف‌الدین اسفرنگی (۵۸۱ - ۶۶۶ هـ.) ما را بر این مطلب واقف می‌کند که استفاده بردن از کتب (کنف) در کاغذسازی منطقه‌ای که او می‌زیست مرسوم می‌بوده است. ادعای خود را می‌توانیم مستند به این دو شاهد از او کنیم:

وقت تظلم از تو در گردن خصمت افکند
کرته کاغذین که در فصل خزان کند کتب

(دیوان سیف اسفرنگی، ص ۱۲۳)

خامۀ او را، چو کاغذ از کتب آرند

ماه به رشوت رود به خدمت کسان

(همان، ص ۳۸۱)

از غالب متون ادبی و تاریخی (منظوم و منثور) احتمال به دست آمدن این گونه فوائد هست. بنابراین از راه جستارورزی با آنها مقداری از معارف پیشینیان نسبت به عالم نسخه‌خطی را می‌توان کشف کرد. از جمله در شعر دورۀ سبک هندی شمار زیادی ازین مواد و موارد به دست آوردنی است. اینک که نامه‌ی بهارستان مخصوص به نسخه‌شناسی انتشار می‌یابد بابتی تازه در آن برای ارائه و گردآوری اطلاعات و اصطلاحات مندرج و مخزون در مطاوی متون گشوده می‌شود تا ازین راه بتوان دستورنامه‌ی نسخه‌شناسی و ضوابط مرتبط با آن را مستنداً بر اساس سوابق و شواهد عرضه داشت.

-۱-

در شعر تأثیر تبریزی

مضمون سازی با اصطلاحاتی که مرتبط با کاغذ و نسخه و قلم و بیاض رزومه و دفتر و کراسه و سفینه و سطر، کلک و امثال و فروع آنهاست در شعر فارسی مرسوم بود. اگر به لغت نامه‌ی دهخدا مراجعه شود معمولاً شواهدی مربوط به آنها از شعرای متقدم یاد شده است، این گونه مضمون سازی مخصوصاً در عصر صفوی رواج بیشتری یافت و از جمله در شعر بیدل (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ هـ.) شاید بیش از اقران او دیده می‌شود. و در دیوان‌های صائب و کلیم و طالب و سالک قزوینی و واعظ قزوینی و طغرای مشهدی به وفور ازین گونه اطلاعات خفته است به تازگی که به دیوان تأثیر تبریزی^۵ (سده ۱۲ هـ.) برای اطلاعات مربوط به یزد می‌نگریستم (به مناسبت آنکه او سال‌ها در آنجا کار دیوانی داشته است) متوجه شدم مضمون پردازی در مورد آنچه مربوط به قلم و کاغذ و نسخه است برای این شاعر دلچسبی خاص داشته است. پس دلپذیر یافتم، به دنبال نوشته‌ای که درباره‌ی قلم و کاغذ و نسخه در شعر اشرف مازندرانی (د. ۱۱۱۶ هـ.) گردآورده بودم^۶ به شعر تأثیر هم بپردازم

۳. این طومار را در سال ۱۱۷۲ هـ. محمدطاهر مستوفی از کتب و انبیا نفیس آنجا تهیه کرده و مرحوم سید ودود میریونسی آن را به نام گنجینه شیخ صفی در سال ۱۳۴۸ در تبریز منتشر کرده است (نشریه کتابخانه ملی تبریز شماره ۱۶). پس از آن صورت دیگری از کتب آنجا بر همان روال به دست آمد که آقای شهریار ضرغام در مجله سیمی ۱۳-۱۲ (تهران؛ فروردین ۱۳۷۲) ص ۹۷-۱۱۴ به طبع رسانید. ۴. اول آن بود که در انتهای جلد دوم (۱۳۰۲ هـ.) مطلع الشمس توسط محمدحسن اعتمادالسلطنه طبع شده است. دیگر فهرستی است نوشته شده به سال ۱۲۷۲ که عکس آن در جلد هشتم میراث اسلامی ایران (قم، ۱۳۷۷) طبع شده است.

۵. دیوان سیف اسفرنگی، تصحیح زبیده صدیقی، مولتان (پاکستان)، ۱۹۷۹.

۶. دیوان محسن تأثیر تبریزی. به تصحیح امین پاشا اجلائی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.

۷. کاغذ و کتاب و نسخه در شعر اشرف، درخت معرفت (جشن نامه استاد عبدالحسین زرین کوب)، تهران: سخن، ۱۳۷۸، ص ۱۵۹-۱۸۴.

و تصفحی به این گونه از استعمالات او بکنم. آندراج در فرهنگ خود، بسیاری از شواهدش مربوط به "کتابیات" را از دیوان تأثیر گرفته است. و اغلب آنهاست که پیش از مؤلف بهار عجم زحمت آوردن این گونه شواهد را متحمل شده بود. به هر حال از آن دو کتاب و مصطلحات الشعرا و وارسته این نوع شواهد به لغت نامه دهخدا نقل شده است. اما در تفحص کنونی استخراج همه ابیات از متن دیوان شاعر به انجام رسیده است. اگر شواهد در یک مدخل متعدد باشد به ترتیب شماره صفحه دیوان نقل شده است.

افشان سر موری: نوعی از افشان طلا یا نقره که به ریزگی تمام بر کاغذ انجام می شده.

ابر سر لوح بیاض انبساط عاشق است از ترشح چون هوا افشان سر موری شود (۵۴۵)
اوراق شدن و اوراق کردن: مراد ورق ورق شدن (یا کردن) کتابی است که شیرازه بندی و جلد داشته است و به مرور یا به عمد اوراق شود.

کردی اوراق، کتاب دل صد چاک مرا آه از آن دم که ورق را ز تو برگرداند (۴۳۵)

بستن دل به علایق سبب تشویش است این کتابی است که چون جلد شد اوراق شود (۴۹۰)
ورق برگرداندن را به طور مجاز به معنی تغییر وضع آورده است.

دل جاهل نبیند از تلون روی آسایش ز طفل اوراق می گردد کتاب از صفحه گردانی (۷۰۰)
بیاض: به مطلق کاغذ سفید گفته می شود و نیز دفتری که در آن یادداشت می کرده اند و اختصاصاً برای نقل و ضبط اشعار و مطالب دلپسند و زبده بوده است. معمولاً بر بیاض های ممتاز دیباچه هم نوشته می شده است.

چون صبح هر سخنور کز صدق کامیاب است دیباچه بیاضش دیبای آفتاب است (۳۱۳)
در بیت دیگر اگرچه نام محلی به نام "دشت بیاض" را آورده اما بدان اشاره "دفتر بیاض" را منظور داشته است. می سراید:

تا راه من به دشت بیاض سخن فتاد از مصرع بلند در آن دشت جاده است (۳۸۳)
او "بیاض" و "تذکره" و "سفینه" را با هم در یک بیت آورده و آنها را ردیف و معادل هم قرار داده است. می گوید:

بیاض و تذکره را وقف عام کن تأثیر سخن سفینه چو شد ناخدا نمی دارد (۵۰۰)

بین به مطلع خورشید در سفینه صبح اگر بلند نباشد سخن میر به بیاض (۵۹۴)
پاشانی خط: گشاد نویسی در کتابت منظورست. طبعاً آن روش موجب حجیم شدن نسخه می شده.

افزونی قدرست پریشانی خاطر پاشانی خطها سبب حجیم کتاب است (۳۴۴)
پاورق: این استعمال را در سروده شعرای دیگر ندیده ام. به گفته مکرر تأثیر، مراد از آن یکی دو کلمه ای است که معمولاً به طور مورب زیر آخرین سطر از متن نوشته شده در هر ورق کتاب (سمت چپ صفحه دست راست) می نوشته اند و آن یکی دو کلمه، همان کلمه ای است که نخستین سطر صفحه بعد بدان یکی دو کلمه شروع می شود. این تکرار برای آن بوده است که اگر کتاب اوراق شد به راهنمایی آن کلمات بتوان ربط صفحات را با یکدیگر دریافت و کتاب را مرتب کرد. در میان نسخه شناسان معمولاً اصطلاح "رکابه" و حتی به کنایه و مسخرگی "خر برگردان" رایج بوده است.

پاورق از خار دارد نسخه راه جنون این کهن اوراق را صدره ز هم پاشیده ام (۶۲۰)

وجدان رقم زد اول تأثیر این غزل را گردید پاورق محو از جزو آشنایی (۶۹۹)

چو پاورق چه عجب مرجع جهان گردی اگر میانجی ربط سخنوران گردی (۷۰۱)

ز ربط پاورق در نسخه ها معلوم می گردد که نظم کاینات از دولت افتادگان باشد (۷۵۳)

مشو میانجی مردم به کارها زنهار که همچو پاورقت پایمال می سازند (۷۵۳)



این ابیات به روشنی گویای عمل «پاورق» در نسخه است. شاعر چون پاورق را وسیله نظم می داند آن را به عنوان میانجی (دوبار) یاد می کند، و آن را معارض از هم پاشیدن و مرجع کار می شناسد.^۸ تحریر: خطی است که بر لبه کلمات به ظرافت می کشیده اند. اگر نوشته سیاه بود معمولاً به سرخی و اگر به زرد بود به سیاهی آن کار انجام می شد. البته گاهی بارنگ های سپیداب و لاجورد هم چنان می کرده اند.

رزق ما نیست بجز خون جگر پنداری گشته تحریر به سرخی خط پیشانی ما (۲۳۶)
بیت دیگر به روشنی گواه است برین که خط نوشته شده به طلا را برای نمودن به سیاهی تحریر می کرده اند.
آن رنگ طلایی خط مشکین خواهد هر جا گل جعفری است با ریحان است (۷۸۸)
ترنج: از آرایه هایی است که معمولاً بر جلد نسخه و گاه در صفحه اول آن و یاد در صفحات دیگر برای زیبایی نقش می شده و به شکل میوه ترنج می کشیده اند که از مرکبات است. اگر آن گونه نقش بر روی جلد یا درون جلد بود درون آن را با نقوش اسلیمی یا خطایی می آراستند. اگر ترنج در خود متن قرار داشت در آن معمولاً نام کتاب یا نام صاحب کتاب را می نوشته اند.

وفا ز بسته قید تعلقات مجو ترنج جلد کتاب است، بو نمی دارد (۴۸۴)
تقویم: منظور تقاویم جدولی است.

- جز حدیث مه روی تو درو توان دید گر چه تقویم بگردی به رگ و ریشه ما (۲۴۶)
- هست خط، تقویم شمسی روی تابان ترا باشد ابرو شاخ آهو چشم فتان ترا (۲۷۷)
جدول: خطوطی است به رنگ های سیاه و سرخ و لاجوردی و طلایی که در اطراف نوشته یک صفحه به شکل مربع مستطیل و یا برای ستون بندی در نسخه های دیوان و تقویم می کشیده اند:

- دل صید مهی گشته که چون جدول تقویم مرغی است گرفتار به هر حلقه دامش (۵۷۹)
- ز منع بوسه عیان شد که خط لاله رخان به گرد مصحف رخسار جدول قورق است (۷۴۲)
جزو: مجموعه چند ورق کاغذ است که تاخورده درون هم گذارده می شود و از ترکیب آن جزوهای یک نسخه به وجود می آید. «گراسه» لفظ دیگری برای آن است.

جزوها گردد کتاب، از اختلاط تنگ ورز خلطه چون گردید چسبان اتحاد آید پدید (۷۴۸)
جزوکش: به کسی گفته می شد که جزوهای کتاب و اوراق مدرس را از محل سکنی به مدرس می برده است.
عقل کل جزوکش مدرس نازش نشود واگذارند نه نگه چون سخن آرای را (۲۸۸)
جلد کتاب: این ابیات در بیان اهمیت جلد برای حفظ اجزای کتاب است.

- بس این دلیل ترقی ز چرخ بی هنران را که صدر بزم زهر نسخه جای جلد کتاب است (۳۲۲)
- خسروان را سروری به رعیت پروری است جلدها را در کتاب از حفظ اجزا برتری است (۳۹۲)
- رساله ای که در آن وصف آن بدن باشد سزد که برگ سمن جلد آن کتاب کنند (۴۶۰)
- روشن از جلد کتابم شد که در اوراق دهر هست بالادست هر فهمیده، نافهمیده اش (۵۸۵)
در بیت ذیل می خواهد بنمایاند که جلد کتاب از نوشته عاری است. اگر چه می دانیم بعضی از جلدها دارای کتابه است.^۹

نیست هر بالانشین از علم و دانش کامیاب از خط و مضمون نباشد بهره در جلد کتاب (۲۹۸)
چلیبا: طریقه نوشتن مطالبی است که در حاشیه کتاب می آورده اند و معمولاً به طور کج (چلیبا) می بوده.

۸. در جستار «سه نقطه ها» (نامه بهارستان)، س ۲، ش ۲، پاییز - زمستان ۱۳۸۰، دفتر ۴، ص ۳۵-۴۰ هم اشاره ای به استعمال پاورق شد. در آنجا غافل بودم ازین که آقای نجیب مایل هروی به نقل از آندراج بیت ملاطفرارابه شاهد آورده اند (کتاب آرای در تمدن اسلامی، ص ۵۸۹).
۹. ایرج افشار «کتابه سازی بر جلد نسخه خطی»، نامه بهارستان، س ۲، ش ۱ (بهار - تابستان ۱۳۸۰)، دفتر ۳، ص ۲۱-۴۴.

در قطعه نویسی به طور چلیپا بسیار معمول بوده و نمونه های بسیار از آن اسلوب در دست است.
 زلف کج پهلوی رخسار نکوبه ز خط است رقم حاشیه رسم است چلیپا باشد (۵۱۵)
 حاشیه: در بیت شاهد، ذکر کلمه حاشیه نشده. ولی مقصود شاعر از الحاق حرف به سطر ظاهراً کلمه ای است که در حاشیه نوشته می شود.

- جای تأثیر، کناری بود از محفل یار همچو آن سطر که حرفی به وی الحاق شود (۴۹۰)
 در بیت دیگر به آرایش گری حاشیه اشارت کرده است.

- بی حاشیه رنگین نشود نسخه کاتب چون کاتبی ساده که زنجیره ندارد (۷۴۹)
 حک غلط: یکی از روش های تصحیح غلط از نسخه حک کردن آن به وسیله تیغه کارد بوده است.

- افزون شود کمال دل از کاوکاو عشق این نسخه را علامت تصحیح از حک است (۴۱۳)
 - شد در کتاب بزمش داخل رقیب، اما حرف سقیم آخر از نسخه می شود حک (۶۰۰)

حل طلا: طلا را برای نوشتن و آرایه کردن اوراق حل می کرده اند. به آن «طلای حل» می گویند.
 حل کرد در رکابی صد مه طلای مهر وصف ترا به هفت قلم آسمان نوشت (۳۷۸)
 خامه فولاد: قلمی که از فولاد می ساخته اند.

مجوی کینه پنهان ز صاحب غیرت تهی ز ناله بود خامه ای که فولادست (۳۴۵)
 خامه مو: قلمی که خاص نقاشی و مجلس کشی است از موی حیوانات (اسب و گربه) می ساختند.

ز دست خویش کشد رنج های رنگارنگ به رنگ خامه مو چون کسی زیاد سرست (۳۹۰)
 خط باطل: خطی است معمولاً مستقیم که برای نشان دادن بطلان مطالب بر یک سطر یا یک صفحه یا یک فرد از نوشته کشیده می شد. اگر به طور عمودی بود معمولاً شکل ۹ داشت. به آن قلم نه و خط ترقین هم می گفته اند.

- چشمش از دنباله بر خود خط باطل می کشد گر ببیند یک نظر آهوی صحرائی ترا (۲۲۶)

- عیان شد تا خط سبز از لب لعل آن ستمگر را خط باطل بود صفهای موران تنگ شکر را (۲۳۷)

- عشق آتش طلعتی از کار و بارم کرده است هر الف داغی به دل باشد خط باطل مرا (۲۳۸)

- کشیده ام خط باطل به فرد هستی خویش همین ز آتش دوزخ خط امان من است (۳۴۲)

- با قامت تو لاف رعونت زند چو شمع بر خود قد کشیده او خط باطل است (۳۸۶)

- گر جنون ما چنین تعلیم می گیرد ز عشق خط باطل بر سر عقل فلاتون می کشد (۵۰۸)

- حق لیلی را ز مجنون باز نگرفت و هنوز خط باطل جاده بر اوراق صحرا می کشد (۵۶۲)

- گر به دقت بنگرد بر مهوش من آفتاب بر خود از خط شعاعی خط باطل می کشد (۵۶۳)

- وادی کش بیستون در دامن اطفال نیست خط باطل می کشد زنجیر بر دیوانه اش (۵۹۱)

- لب رغبت به می گر بی لب او آشنا سازم خط باطل کشد هر موج صهبا بر خط جام (۶۰۸)

- به خود ز طول امل می کشم خط باطل چه شد ز دفتر کون و مکان اگر فردم (۶۴۲)

- تهمت کش بظالت ازین عهد باطلیم چون خط باطلی که به سطر غلط کشند (۷۴۴)

از مجموع این ابیات دو گونه خط باطل شناخته می شود: یکی خطی که به طور افقی بر سطر غلط کشیده می شود و دیگر خط باطلی که به طور عمودی بر صفحه و «فرد» بکشند.
 خط بطلان: همان خط باطل است.

- سلاح اهل حق، دست از جهان برداشتن باشد خط بطلان عالم نیزه خطی است مردان را (۲۴۵)

- هیچ فردی در جهان راضی به حق خویش نیست بر دو عالم خط بطلان رسایی می کشم (۶۱۷)

- خط پخته: به خطی اطلاق می شود که به پختگی و کمال رسیده باشد.
- خوشنویسی کز خط معشوق سرمشقی نداشت گر چه عبدالله طبّاح^{۱۱} است خطش پخته نیست (۷۳۵)
- از بد صفت نکویی، چندان عجب نباشد چون دست خام دستی، کو پخته می نویسد (۷۴۷)
- خط دیوانی: اسلوبی از خط که کلمات در آن به طور درهم (مانند گیسو) بود و در نوشتن احکام و فرامین و مثالها و نشانهای رسمی (دیوانی) به کار می رفت:
- ز بس حال چمن درهم شد از افسون گیسویت خط سنبل به صورت خط دیوانی است پنداری (۶۹۹)
- خط ریحان: از انواع خطوط درشت خوش که مخصوصاً در قرآن نویسی به کار می رفت.
- از ازل واله به زلف مهوشانم کرده اند خط ریحان است گویی خط پیشانی مرا (۲۶۱)
- خط ریحانی حروف مصحف روی تو شد با کپیتانها^{۱۲} به ایمان از فرنگ آورده ای (۶۹۶)
- خط شکسته: خط مشهوری که از نستعلیق پدید آمد. شاعر پیوستگی های میان حروف آن را با مومیایی مناسبت داده است.
- ز تدبیر درستش منتظم گشت آن چنان گیتی که بیرون شد شکسته از خط کتاب دیوانی (۹۰)
- در رنج خود هنرور محتاج کس نگرود خط شکسته دارد از خویش مومیایی (۶۹۹)
- خط غبار: اسلوب ریزنویسی خط.
- خاکساریها عزیزم کرده چشم از من مپوش مصحف خط غبارم، می توان خواندن مرا (۲۴۳)
- خط وارون: خطی که معکوس می نوشته اند، مانند آنچه در مهر معمول است.
- نقش ما چون بخت برگردید، بنشینند درست در حقیقت صفحه ای از خط وارونیم ما (۲۷۵)
- خوش خط: دو مفهوم دارد. یکی آن کسی است که خط خوب بنویسد، او را خوش خط گویند. دیگر قطعه یا نسخه ای که خطش خوب و شایسته باشد، آن را کتاب خوش خط می خوانند.
- از حیا گل گل شود چون آن رخ محبوب سرخ مصحف خوشخط رخسارش سجاوندی شود (۴۲۴)
- خوشنویس: کاتبی که خط نیکو نویسد.
- خوشنویسی کز خط معشوق، سرمشقی نداشت گر چه عبدالله طبّاح است، خطش پخته نیست (۷۳۵)
- دستک: دفتری که جلدش از چرم لائی و لمس می باشد. اصطلاح دستک بنا به گفته آندراج در هندوستان به معنی کاغذی است که حاکم می نوشته، در آنجا سومین بیت از شواهد آورده شده است.
- دستک و سررشته ای، عشاق را در کار نیست دست چون پر داغ باشد عاشقان را دستک است (۳۴۶)
- عشاق را نه دستک، نه ملک، نه مال باشد گر نقد و دستکی هست از دست داغدار است (۴۱۲)
- تأثیر در خزانه داغ است دست من نقد مرا چه حاجت طومار و دستک است (۴۱۳)
- رحل: وسیله چوبی برای قراردادن قرآن بر آن. آن را طوری می سازند که اگر تا کنند دو بدنه اش به طور لولایی باز و بسته می شود.
- به صفا حسن رخت تا به قیامت باشد مصحف روی تو در رحل اقامت باشد (۴۲۳)
- به جلد^{۱۳} آینه، تأثیر مصحف رویش فکنده رحل اقامت که بی جلا نشود (۳۳۵)
- رقم: اصولاً به معنی نوشتن و مشق است. اما در مورد پرده های تصویری امضادار و کتاب های انجامه دار اگر دارای نام نقاش یا کاتب باشد به آن گونه یادداشت "رقم" گفته می شود. در شاهد اول خوش رقم معنی خوشنویس دارد.

۱۱. عبدالله طبّاح هروی تا سال ۸۶۷ مسلمان زنده بوده است (احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی، ص ۳۶۲).

12. captain.

۱۳. در چاپ «خلده» آمده است.

- خوش رقم بس که خط مصحف آن رو باشد زلف او آیه منسوخ خط او باشد (۴۳۳)
- این غزل تأثیر از «وجدان» به سامان شد رقم «می زند بر آل سامان خنده بی سامانیم» (۶۰۳)
- ریسمان دفتر: در شیرازه دفتر و دستکهای حساب رشته یا نخ کلفت، کمی بلندتر از اندازه آن، دوخته و آویخته می کردند که برای نشان گذاردن لای دفتر بود. مانند آنچه اکنون در بعضی کتاب ها و تقویم ها مرسوم است.
- هنروری که ز خود سر حساب می باشد کمند وحدت او ریسمان دفتر اوست (۷۳۷)
- زنجیره: نقش زنجیر ماندی که در تذهیب و آرایش دوره جداول و حاشیه ها معمول بوده. معمولاً بر لبه و یا سجاف های جلد هم نوعی زنجیره ضرب می شده است.
- بی حاشیه رنگین نشود نسخه کاتب چون کاتبی ساده که زنجیره ندارد (۷۴۹)
- زیرمشق: صفحه کلفت چوبی یا چرمی که کاغذ را برای مشق کردن روی آن قرار می دادند.
- بس زیر مشق نو که مهش داد و کهنه کرد تا آفتاب، مشق جمال تو می کند (۴۵۵)
- سجاولندی: علائم وقف و نشانه ها که معمولاً به تذهیب و تزیین در قرآن گذاشته می شود.
- از حیا گل گل شود چون آن رخ محبوب سرخ مصحف خوش خط رخسارش سجاولندی شود (۴۲۴)
- به خون خوبستن خورشید گردد تشنه از غیرت سجاولندی شود از رنگ گل گر مصحف رویش (۵۸۷)
- سرطبل: لبه ذوزنقه ای شکل که به دغه سمت چپ جلد به طور لولایی متصل است.
- کوس فضیلت از لب دعوی نمی زнім سرطبل، احتیاج ندارد کتاب ما (۲۹۲)
- سرلوح: نقشی آراسته و تذهیبی که بر بالای نخستین صفحه کتاب یا بر سر ابواب آن می کشند.
- ابر سرلوح بیاض انبساط عاشق است از ترشح چون هوا افشان سرموری شود (۵۴۵)
- وصف جمالش شده زیب کتاب آمده سرلوح کتاب، آفتاب (۱۳۳)
- سرمشق: خطی که خوشنویس و استاد برای مشق کردن مبتدیان می نوشت.
- خوشنویسی کز خط معشوق، سرمشقی نداشت گرچه عبدالله طبّاخ است، خطش پخته نیست (۷۳۵)
- سرورق: ظاهراً مراد آغاز ورق است.
- نمی کنیم ز دانش بلند پروازی به سرورق نکشد کار فرد دفتر ما (۲۳۵)
- سفینه: دفتری که در آن شعر و یادداشت می نوشته اند.
- زانتظام تو شیرازه شد سفینه گل بیاض نرگس و نسرين کتاب کرده تست (۳۱۲)
- وصف رخش در سفینه ای که رقم شد برگ گل تر کنند جلد کتابش (۵۸۵)
- سهو (در کتابت): غلطی که بر کاتب روی دهد.
- جمله سهوست و خطا، تصحیح نتواند شدن سر به سر بر دفتر اعمال خود گردیده ام (۶۲۰)
- بی وجود من ندارد نظم ربط کاینات سهو کلک کاتبانم، از کتاب افتاده ام (۶۴۰)
- شق خامه (قلم): مقصود شکافی است که بر سر زیانه قلم وارد می کنند. به آن «فاق» نیز گفته می شود.
- یک سخن از دفتر دیر و حرم آید برون این جدایی در میان مقدار شق خامه است (۳۵۱)
- شیرازه: شیرازه کاربردش متنوع است و در مورد زندگی، کار، تسبیح، کتاب و جز آن به کار می رود. شیرازه در صحافی و تهنندی کتاب گره هایی است که بالا و پایین عطف آن از رشته نخ هایی که معمولاً ابریشمی و به دو سه رنگ است زده می شود. بدین تمهید نخ های اوراق به هم دوخته شده را حفاظت می کنند.
- شاید نوای مختلف، مدهوش وحدت نشود تسبیح را شیرازه کن از تار موسیقارها (۲۲۲)
- هر آن کس جمع خود را کرد، مستغنی ز مردم شد توانگر می کند شیرازه اوراق پریشان را (۲۳۱)



- مرا تأثیر، خاطر در صفاهان جمع می‌گردد
 - ز انتظام تو شیرازه شد سفینه گل
 - نسخه دوران ز هم باشد اگر بی‌غم شویم
 - آنچه شیرازه آن نگسلد اوراق من است
 - عمرها باید که ربط دوستان محکم شود
 - وضع او تأثیر، بی‌شیرازه چون دفتر شود
 - خاطری در عشق چون مجنون توانم جمع کرد
 - هست چون رشته گلدسته بر سر ما وایش
 صحاف: تجلید کننده کتاب.
- زاهدان قید بی کسب معیشت دارند
 صفحه: یک روی ورق.
- مدار چرخ دو رو بر نفاق می‌گردد
 صفحه گردانی: ورق گردانی هم همین مفهوم را دارد.
- دل جاهل نبیند از تلون روی آسایش
 ز طفل اوراق می‌گردد کتاب از صفحه گردانی (۷۰۰)
 طومار: ورقه کاغذ مطولی که بر آن نویسند و مانند لوله به خود پیچیده شود.
- تأثیر در خزانه داغ است دست من
 نقد مرا چه حاجت طومار و دستک است (۴۱۳)
 فتح قلم: تراش دادن قلم.
- فتوحات سخنور در شکست خویش می‌باشد
 که نزد اهل خط فتح قلم کسر قلم باشد (۷۴۸)
 فرد: دو معنی دارد. یکی ورقه‌ای است کوچک (همانند «فیش» فرنگی) که در امور محاسبه دیوانی به‌طور تک‌تک به کار می‌رفت و آنها را که به هم مربوط می‌بود به هم می‌بستند. اگر زیاد و حجیم بود لای دو تخته که به همان اندازه فرد بود قرار می‌گرفت و اطراف آن نخ بسته می‌شد. معنی دیگرش یک ورق از دفتر است.
- نظر بدوست، تو چون فرد دفتری تأثیر
 که انفصال تو از راه اتصال خودست (۳۸۰)
 - تا تجرد بود رنگی از حقیقت داشتیم
 فرد جانها را به خط جسم، باطل کرده‌اند (۴۹۷)
 - چون نسخه‌ای که پیش و پش فرد ساده است
 پاک آمدیم از گنه و پاک می‌رویم (۶۴۳)
 - زدل هر پاره را دادم به دست شوخ بی‌دردی
 چو دفتر از کتابم هر ورق دارد سر فردی (۷۰۴)
 فرمان دفتری: فرمانی بوده است که مندرجات و مطلبش در دفاتر مخصوص ضبط و ثبت می‌شده.
- سر رشته، بوسه‌ام ز خط پشت لب نیافت
 فرمان بالمشافه‌اش دفتری نشد (۴۹۳)
 قط: بریدن سر قلم است به‌طور کمی مورب از لبه تراشیده‌ی زبانه.
- کس زیردست خواری همجنس خود مباد
 زان قط زدن به خامه نکو نیست خامه را (۲۲۹)
 - زیردست خواری همجنس بودن مشکل است
 قط زدن نیکو نباشد زان قلم را بر قلم (۶۲۹)
 قط‌زن: تکه‌ای از استخوان (معمولاً عاج) که قلم را به هنگام قط زدن بر آن قرار می‌دهند و تیغه چاقو را بر قلم نهاده با فشار لبه آن را قطع می‌کنند.
- نمی‌بینی که قط زن زیردست خامه می‌گردد
 زهمواری مکن بر خود مسلط تیز مغزان را (۲۴۵)
 - نتوان به محض صحبت از اهل کمال شد
 قطزن ز قرب خامه سخنور نمی‌شود (۴۴۷)
 قلم: وسیله نوشتن که در ممالک اسلامی از نی یا فولاد بوده است. خامه و کلک همان مفهوم را دارد.
- پا منته بر سر کس تا نشود قدر تو کم
 صفحه را کرد چو پامال، شود کند قلم (۶۳۲)



- آن چنان کز پایمال صفحه گردد خامه کند قدر خود کم می کند هر کس نهد پا بر سرم (۶۴۱)
 قلمتراش: دو معنی دارد: یکی تیغه‌ای است که با آن قلم را تراشند و به آن معمولاً چاقو می‌گویند. دیگر به کسی گفته می‌شود که قلم می‌تراشد.
- بنگر قلمتراش چه با خامه می‌کند از همدمان خانه یکی در امان مباش (۵۸۱)
 قلمدان: جای گذاشتن قلم برای حفاظت آن.
- بنده رسم قلمدانم که در ظرف حیات باشد از اهل سخن جمعیتی در خانه اش (۵۹۱)
 زخلمق انقطاع از ربط ارباب سخن باشد نمی‌گویم نیم مِقراض، مِقراض قلمدانم (۶۳۱)
 چون قلمهای قلمدان همدمان متفق وقت همراهی ز یکدیگر جدایی می‌کنند (۷۴۹)
- قید: وسیله‌ای است از دو تکه چوب که به دو چوب پیچ‌دار به هم متصل است و صحافان اوراق دوخته شده و در جلد رفته رالای آن قرار می‌دهند تا بتوانند لبه را برش و تراش دهند تا ضمناً اجزا چسب زده شده کاملاً به یکدیگر ملصق و محکم شود.
- زاهدان قید پی کسب معیشت دارند همچو آن قید که جزو عمل صحاف است (۳۳۶)
 کاغذ حلوا: کاغذی که در آن حلوا پیچند.
- لعل شکر بار او خط چو هویدا کند قطعه یاقوت را کاغذ حلوا کند (۷۴۶)
 کاغذ دفتری: کاغذ کم بها که از حیث جنس نامرغوب باشد.
- چون نویسم وصف لعلت نامه گلبندی شود دفتری باشد اگر کاغذ سمرقندی شود (۴۲۴)
 کاغذ دوا: کاغذی که در آن دارو می‌پیچیده‌اند و معمولاً کاغذ کبود و آبی رنگ بوده است.
- تدبیر درد، مسلک روشن ضمیر نیست در کاغذ سفید ندیدم دوا کنند (۴۴۶)
 کاغذ نشان: کاغذ باریکی است که لای کتاب برای نشانه‌گذاری می‌گذاشته‌اند.
- خضر رهند گوشه‌نشینان منقطع چون کاغذ نشان به میان کتابها (۲۲۱)
 بیکار می‌نمایم و در کار مردم چون کاغذ نشان به میان کتابها (۷۳۱)
 بیکار می‌نمایم و در کار مردم چون کاغذی که بهر نشان در کتابهاست (۷۴۰)
- کرسی خط: میزان هنری و دقیق است نزد خوشنویسان برای قرار گرفتن حروف در یک تراز متناسب و دقیق به حدی و طوری که اگر حرف‌ها را بتوان در جای مناسب خود قرار داد کاتب به مسطر محتاج نمی‌شود.
- لوح محفوظ فلک را بهره از کرسی نبود جاده‌های راه شرعش گر نبودی مسطری (۳۵)
 هر که حد خود شناسد کی شود محتاج غیر خط، چو کرسی دار گردد بی‌نیاز از مسطرت (۳۴۹)
 سرور شوی چو بر اثر راستان روی هر جا خطی است صاحب کرسی ز مسطرت (۴۱۶)
 مسلم است به این نکته احترام سخن که پا به کرسی خط هیچ کس دراز نکرد (۴۲۲)
- گل کاغذی: گلی که از کاغذ ساخته شود.
- سرشک دیده عاشق ز بوالهوس مطلب گلی که کاغذی افتاد جای شبنم نیست (۳۹۶)
 مداد: یا مرکب ماده‌ای است سیاه‌رنگ و سیال که از دوده و اجزاء دیگر ساخته می‌شود برای نوشتن. روش‌های مختلف در ساختن آن معمول بوده است.
- سازم مداد خامه شب انتظار را انشا کنم چگونگی زلف یار را (۲۷۶)
 مرقع: مجموعه‌ای از قطعات خط و تصویر که کنار هم به یکدیگر متصل می‌کنند، و اوراق آن به‌طور پوشش فانوسی بر روی هم خوابیده می‌شود و مجموع آن قطعات میان دو طبله‌ای که به هم اتصال ندارند و به این سو و آن سوی مرقع متصل است قرار می‌گیرند.

گرش مرفع جنت کنند جا دارد که بر سفینه رحمت نوشته استادش (۵۸۳) مسطر: تکه مقوایی است که بر آن شکل سطر بندی یک صفحه جدول کشی می شده و بر سطح همه آن خطوط رشته های ریسمان به طور مستقیم و صاف چسبانیده می شده و آن مقوا زیر صفحه کاغذ یا اوراق کتاب قرار داده می شد و بر آنها فشار وارد می کردند تا ریسمان ها در کاغذ کمی اثر گذارد. بر آن اوراق چون مطلبی می نوشتند سطور مستقیم بود و موازی یکدیگر.

- لوح محفوظ فلک را بهره از کرسی نبود
- گر شمه ای ز فضل تو خواهم رقم کنم
- صفیر خامه ما صوت بلبلان دارد
- خامه و صفحه مسطر زده می گوید فاش
- هر که حد خود شناسد کی شود محتاج غیر
- هست ز خود، کار هنر پیشه راست
- به ظلم، راهتمایی چو فعل ظالم نیست
- سرور شوی چو بر اثر راستان روی
- چو یابی رهنمایی خویشتن را خاک راهش کن
- پوچ گورا نیست با روشن ضمیران راه حرف
- در طریقت مسلک ما نیست غیر از دوستی
- هر کجا از وصف حسنش شد مرتب نسخه ای
- از خون بلبل است خط سرنوشت من
- جز مشق جنون در دل آزاده من نیست
- کند روز مرا در دم سیه چون خامه کاتب

مشق:

بس زیر مشق نو که مهش داد و کهنه کرد
مقراض: قیچی کاغذ بری.

ز خلقم انقطاع از ربط ارباب سخن باشد
نمی گویم نیم مقراض، مقراض قلمدانم (۶۳۱)
مهر: برای آنکه مهر بر کاغذ درست نقش بگذارد آن را ترمی کنند.

می دهد تاثیر رو، تر دامنان را آسمان
خوش نشین نقش نگین، از کاغذ ترمی شود (۴۹۸)
نامه نویسی بی مسطر: استفاده از مسطر برای کتابت نسخه های کتاب بوده است. اما در نامه نویسی از مسطر استفاده نمی کرده اند.

محتاج جاده نیست بیابان اشتیاق
مکتوب هیچ نامه، به مسطر نمی شود (۴۴۷)
نامه نویسی و «هو»: نامه ها را به آوردن کلمه «هو» آغاز می کرده اند.

- از حق، کلام صاف ضمیران بنا کنند
مکتوب را نخست به «هو» ابتدا کنند (۴۴۶)
- شد سرنوشت من ز ازل داغ عشق او
چون کاتبی که به عنوان نوشته «هو» (۷۷۶)
نسخه خوانا: نسخه ای که خطش خواندنی باشد.

از خط رویش سواد دیده ای روشن نشد
مصحفی هر چند خواناتر نمی شد ازین (۶۶۶)
نسخه سقیم: نسخه ای که در کتابتش غلط روی داده باشد.

- معجز نگر که بی مدد دیده از بتان
می ساختی صحیح کتاب سقیم را (۲۳۳)

- هر نسخه سقیمی دارد امید صحت امید صحتی نیست در نسخه طیبیان (۶۶۴)
نسخه کاتب: نسخه کتابتی (توسط کاتب نوشته شده) را با زنجیره در حاشیه رنگین می ساخته اند.
بی حاشیه رنگین نشود نسخه کاتب چون کاتبی ساده که زنجیره ندارد (۷۴۹)
نسخه مصور: دارای تصویر.

زیان رسد به دل عاشق از هوس تأثیر به دست طفل مده نسخه مصور را (۲۶۰)
نشان آیه: در قرآن برای تشخیص آیات از یکدیگر از نشان های زرین و رنگین استفاده می شده نه به سیاهی.
من از خال سیه در مصحف روی تو حیرانم نباشد از سیاهی چون نشان آیه، قرآن را (۲۴۱)
نقطه انتخاب: نقطه ای که برای منتخب ساختن اشعار یا بند های گزیده در حاشیه صفحه. شواهد آن جداگانه آورده می شود.

نقطه نه ناصیه منتخب	سرمه کش دیده اختر ز شب (۱۱۱)
هست برین مطلع خورشید ناب	عرش و فلک یک نقطه انتخاب (۱۲۱)
هر آن قطره باران که ریزد سحاب	به صنعتش نهد نقطه انتخاب (۱۴۳)
ز دیوان حق بود لب اللباب	که مهرش شدی نقطه انتخاب (۱۴۹)
نهم به شعر بلند از اساس دعوی را	فلک کند نقطه انتخاب شعری را (۲۲۶)
شیوه خامشی گزین رتبه امتیاز جو	نیست به حرف بستگی نقطه انتخاب را (۲۳۰)
به رنگ نقطه که بر شعر انتخاب نهند	به داغ عشق نمودند انتخاب مرا (۲۹۵)
هست آن غزال مشک فکن شعر شوخ من	گر نقطه های منتخب آن را نشانه ای است (۳۴۰)
نمود خال سیاهت به روی منتخب	دلالتی که نقطه های انتخاب نداشت (۳۴۰)
ازین زیاد و کم و نیک و بد بدان که مدام	سه تاست نقطه تشکیک و انتخاب یکی است (۳۴۳)
مگر موله آن قامت است مصرع شوخ	که داغ از نقطه انتخاب می سوزد (۵۴۱)

نقطه شک/تشکیک: نقطه ای که در موارد شبهه نسبت به کلمه ای یا عبارتی در حاشیه و روبروی سطر می گذاشته اند.^{۱۴} شواهد این اصطلاح جداگانه آمده است.

ازین زیاد و کم و نیک و بد بدان که مدام سه تاست نقطه تشکیک و انتخاب یکی است (۳۴۳)

ورق:

- پشت و روشن نیست یکسان چون ورق های کتاب

- خلق عالم را به هم یکسان نباشد پشت و رو

ورق گردانی: همانند صفحه گردانی است.

وصالی: از زمره کارهایی است که توسط صحافان برای مرمت پارگی و آشفستگی اوراق نسخه انجام می شود.

از غم مصحف رویت دل سی پاره من شده اوراق زبس، قابل وصالی نیست (۴۱۱)

چند در ملک بدن تعمیر را والی کنم این کهن مجموع را تا چند وصالی کنم (۶۴۰)

هو: نخستین کلمه ای که در نامه نویسی مرسوم بود و بر صدر کاغذ آورده می شد.

شد سرنوشت من ز ازل داغ عشق او چون کاتبی که به عنوان نوشته «هو» (۷۷۶)

ایرج افشار

۱۴. نگاه شود به مقاله «سه نقطه ها»، اشاره شده در صفحات قبل.

